

همزیستی فرهنگی در فرایند جهانی شدن و تقویت فرهنگ ملی - قومی جوامع

رضا اسماعیلی^۱، نسرين قلانی^۲، مینا جلالی^۳

چکیده

جهانی شدن به عنوان فرایند تحول نسبتاً عمیق و با دامنه گسترده، تقریباً همه ساخت‌های زندگی بشر به خصوص فرهنگ‌های ملی را که پایه تمدن و هویت ملت‌هاست در معرض تغییر و تحول و در بیشتر مواقع مورد تضعیف قرار می‌دهد. این مقاله در پی تبیین مفهوم همزیستی فرهنگی در بین جوامع چندفرهنگی، قومی است و همچنین در پی پاسخ به این سؤال است: جامعه‌ای که شاهد حضور فرهنگ‌ها و قومیت‌های مختلف است و با توجه به فرایند گریزناپذیر جهانی شدن، فرهنگ‌های گوناگون چگونه می‌توانند در کنار یکدیگر به حیات خود ادامه دهند؟ در این مقاله سعی شده با روش اسنادی و تکیه بر منابع مکتوب و رهیافت تحلیلی در حوزه فرهنگ، به بازاندیشی در مفهوم همزیستی فرهنگی پرداخته شود. برای تحلیل این موضوع دیدگاه تلفیقی میان نظریه‌های جامعه‌شناسان کلاسیک و معاصر و حوزه پست‌مدرن بررسی شده است. همچنین در این زمینه دیدگاه اندیشمندانی چون هاروی، فیدرستون و فوکویاما تحت واکاوی قرار گرفته است. یافته‌ها حاکی از آن است که در فرایند همزیستی فرهنگی در جوامع چندفرهنگی، وجود تغییرات اجتماعی و فرهنگی در جوامع، ذاتی است اما اگر این تغییرات و دگرگونی‌ها هماهنگ با هویت ملی و حفظ عناصر فرهنگ‌های قومی باشد، نه تنها می‌تواند به پویایی فرهنگی کمک کند بلکه می‌تواند عاملی برای افزایش همزیستی و انسجام ملی در جوامع چندفرهنگی باشد.

واژه‌های کلیدی

فرهنگ، هویت، تغییر فرهنگی، همزیستی فرهنگی، جهانی شدن فرهنگ

تاریخ دریافت: ۹۳/۲/۱۰

تاریخ پذیرش: ۹۳/۳/۲۴

r.esmaeili@khuisf.acc.ir

۱. استادیار مدیریت و برنامه‌ریزی فرهنگی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد خوراسگان

halani_n@yahoo.com

۲. کارشناس ارشد جامعه‌شناسی

jalali_mina64@yahoo.com

۳. کارشناس ارشد جامعه‌شناسی

مقدمه

آنچه در مفهوم فرهنگ اهمیت دارد باورهای ذهنی و ارزشی است که می‌توان در روابط اجتماعی انسان‌ها به صورت رفتار و کنش مشاهده کرد. می‌توان گفت فرهنگ، بیان اعتقادات، باورها و آداب و رسوم است که افراد یا خود آن‌را ایجاد می‌کنند یا از گذشتگان به میراث می‌گیرند. بنابراین، فرهنگ فقط یک رفتار قابل مشاهده نیست، بلکه «فرهنگ مجموعه‌ای از ارزش‌ها و باورهای مردمانی است که آن‌را برای تفسیر، تجربه و زایش رفتار به کار می‌برند و نیز آن چیزی است که به وسیله رفتارشان بازتاب می‌یابد» (Hariland, 1999: 36)، به طوری که، همین امر منجر به فرهنگ‌های خاص در جوامع گوناگون می‌شود و عواملی چون جنگ، مهاجرت‌های اختیاری و اجباری به سرزمین‌های گوناگون، واژه خرده‌فرهنگ‌ها را در مقابل فرهنگ اصلی به وجود می‌آورد. یکی از خرده‌فرهنگ‌ها، خرده‌فرهنگ قومی است، گروهی با سنت فرهنگی مشترک و احساس هویتی که به عنوان یک گروه فرعی از یک جامعه بزرگ‌تر مشخص می‌شوند. اعضای هر گروه قومی از لحاظ ویژگی‌های خاص فرهنگی از سایر اعضای جامعه خود متمایز هستند (احمدی، ۱۳۸۳: ۳۱).

با توجه به افزایش مهاجرت‌ها و نیاز جوامع به همزیستی فرهنگی برای جلوگیری از بروز تنش، ضرورت پرداختن به موضوع انسجام و پایداری فرهنگی و پاسخ به این سؤال که فرهنگ‌های مختلف در چه شرایطی در فرایند جهانی شدن و در جوامع چندفرهنگی می‌توانند به حیات خود ادامه دهند دوچندان می‌شود.

از سوی دیگر، در تحولات فرهنگی، فرهنگ‌ها اگرچه می‌توانند به مرز مشترکی دست یابند، اما آنچه قابل اشتراک نیست بنا به ادعای تی اس الیوت اصل فرهنگ است. هرچند جهان در آستانه هزاره سوم، به دلیل سرعت بالای تحولات ناشی از انقلاب ارتباطات به سطحی از تحول فرهنگ‌ها رسیده که در این میان برخی از فرهنگ‌ها تن به

زوال داده‌اند، اما هنوز فرهنگ‌های قومی متفاوتی در دولت‌ها هستند که نیاز به بررسی شرایط ایجاد همزیستی فرهنگی و نگاه علمی در چگونگی حفظ و اصالت ارزش‌ها دارند. همچنین بررسی این امر از حیث درک، شناخت و حل آن برای دولت‌هایی که کشورشان زیستگاه اقوامی با فرهنگ‌های متفاوت است بحثی حیاتی و حساس به‌شمار می‌آید و تحلیل عوامل مؤثر در رسیدن به همزیستی فرهنگی امری ضروری به‌نظر می‌رسد. این مقاله در پی پاسخ به این سؤال است که «وجود کدام عناصر فرهنگی در رسیدن به همزیستی فرهنگی اهمیت بیشتری دارد؟» و «پیش‌فرض‌های همزیستی فرهنگی در کنار خرده‌فرهنگ‌های قومی کدامند؟»

قومیت و هویت

در دهه پایانی سده بیستم، جهان شاهد فروپاشی کشورهای بود که عمدتاً از نظر ترکیب جمعیت، ناهمگن بودند. این کشورها دارای تنوع و تعدد اقوام بودند. بنابراین، قوم‌گرایی و قومیت از مسائل اصلی نظام بین‌المللی محسوب می‌شود. همچنان‌که در ۱۹۱ کشور عضو سازمان ملل، تنها ۱۲ کشور ترکیب جمعیتی قومی ندارند و جمعیت آنها خالص به‌شمار می‌رود و بیش از ۱۷۰ کشور دارای ترکیب قومی هستند. به‌عبارتی، دیاسپورا جزء اساسی برخی از ملت‌ها شده است. دیاسپورا از نظر لغوی به معنای پراکندگی است و در تعریف آن این‌گونه آمده است: هر اقلیت قومی یا مذهبی که به‌صورت فیزیکی از سرزمین اصلی خود پراکنده شده و بدون در نظر گرفتن علت پراکندگی و اینکه تا چه حد میان او و سرزمین اصلی‌اش ارتباطات فیزیکی، فرهنگی یا احساسی وجود دارد یا اصلاً چنین رابطه‌ای دارد یا ندارد، دیاسپورا محسوب می‌شود (Kokot and et al, 2004: 9). دیاسپورا می‌تواند اقلیت مذهبی، هویتی، زبانی و... باشد اما آنچه در همه مشترک بوده فرهنگ خاص هر گروه است که می‌بایست با فرهنگ

جامعه بزرگ‌تر همزیستی داشته باشد. از سوی دیگر می‌توان گفت قوم‌نه‌تنها دارای وجوه مشترک فرهنگی، تاریخی یا جسمانی است بلکه افراد یک قوم نسبت به یکدیگر احساس تعلق و همبستگی می‌کنند (باوند، ۱۳۷۸: ۲۳) و این برای گروه، هویت به بار می‌آورد.

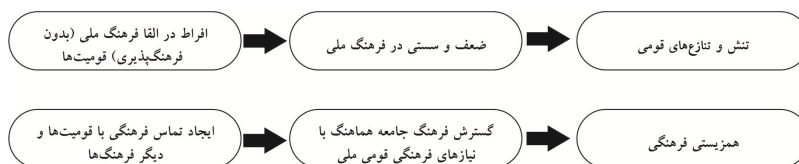
بارث (۱۹۸۸) مدعی این امر است که هویت‌های قومی، یکی از انواع هویت‌های جمعی است که بر عنصر آگاهی به وجود خود و تشخیص عناصر فرهنگی یک گروه تأکید دارد. در مقابل جنکیز اظهار می‌دارد هویت، امری ثابت نیست، حتی هویت‌های جمعی اموری ثابت و مطلق نیستند و در واقع هویت را باید به صورت فرایند در نظر بگیریم (جنکیز، ۱۳۸۱: ۷۶)، چراکه تغییرات در فرهنگ قومی منجر به تغییر در هویت نیز می‌شود. فرهنگ در جریان یک‌سری از حوادث، پدیده‌ها و کنش‌ها در مجموع به تغییر فرهنگی می‌انجامد (روشه، ۱۳۷۷: ۳۷). هویت از نظر کاستلز، فرایند معنا سازی بر اساس یک ویژگی فرهنگی یا مجموعه به هم پیوسته‌ای از ویژگی‌های فرهنگی است که بر منابع معنایی دیگر اولویت داده می‌شود. هویت، منبع معنا برای کنشگران است و به دست خود آنها از رهگذر فرایند فردیت بخشیدن ساخته می‌شود (۱۳۸۰: ۲۳). گیدنز نیز هویت را آگاهی شخص یا یک واحد و گروه و جامعه یا ملت به خود تلقی می‌کند که در کنش‌های اجتماعی توسط شخص به تدریج و پیوسته ایجاد می‌شود. هویت، آگاهی فرد نسبت به خود است. هویت هر فرد را نباید تنها در رفتار او و واکنش دیگران نسبت به او جستجو کرد، بلکه باید آنرا در توانایی و ظرفیت وی برای حفظ و ادامه روایت مشخص از زندگینامه‌اش یافت و فرد باید آنرا به طور مداوم و پیوسته در زندگی روزمره ایجاد کند و نیز در فعالیت‌های خویش پشتیبانی کند. هویت هر شخص به شدت تحت تأثیر محیط و شرایط فرهنگی اوست. با کاهش نفوذ سنت و توسعه مدرنیته، همراه با تفکیک و انسجام اجتماعی، امکان تحقق هویت‌های چندگانه و آزادی افراد در انتخاب آگاهانه و خردمندانه آنها پدید می‌آید (گیدنز، ۱۳۷۸: ۸۱-۸۰).

گرچه در دوران فرامدرن، هویت‌ها زیر سؤال رفته‌اند و معمای هویت شکل گرفته،

اما روشن است که مهم‌ترین کارکرد هویت، ایجاد پیوستگی و همانندی است. اگر تکلیف مقوله هویت در میان یک گروه یا یک ملت معلوم باشد و درخصوص حد و حدود آن اجماع نظر کلی حاصل شود: ۱. تک تک افراد احساس اعتماد به نفس می‌کنند و ۲. اعضای جامعه و گروه به‌طور کلی، جهت و هدف خود را مشخص می‌بینند (حاجیان، ۱۳۸۴: ۱۰۳).

به اعتقاد ابن‌خلدون تغییر در فرهنگ، به‌صورت جزئی جداناپذیر است که اسلوب زندگی، آداب و رسوم و ارزش‌ها را تحت تأثیر قرار می‌دهد. بنابراین، زمانی که گروه یا جامعه در شرایطی متفاوت با قبل قرار گیرد، فنون و وسایل، آداب و رسوم، رفتار اجتماعی و بالاخره «کل فرهنگ» به‌صورت تدریجی هماهنگ با نیازهای گروه تغییر می‌کند و دگرگونی فرهنگی در سطح رفتارها، آداب و رسوم و کردارهای معمول و در سطح فرهنگ و مدل‌های فرهنگی مورد توجه قرار می‌گیرد (Dressler and willis, 1976: 101). به‌عبارتی، با وجود گروه‌های مختلف و هویت‌های گوناگون، عدم انسجام در جامعه بزرگ‌تر قطعی است مگر وجود یک هویت اجتماعی در کنار هویت‌های قومی. از دید گیرنا، هویت فقط در جوامع وجود دارد، چون این جوامع هستند که آنها را تعریف و سازمان‌دهی می‌کنند (۱۳۷۸: ۱۲۰). اساس این سازمان‌دهی، وجود فرهنگ ملی در کنار فرهنگ‌های قومی یا همان همزیستی فرهنگی است. طبق نظر جامعه‌شناسان، هر قدر میزان احساس محرومیت در یک قوم بیشتر باشد و آن قوم احساس کند، فرهنگ، زبان و ارزش‌هایش مورد تعرض قرار گرفته است، گرایش به حفظ فرهنگ و آداب و رسوم قومی در آن تشدید می‌شود که در حالت افراطی این گرایش و تمایل، به شکل قوم‌مدار متجلی خواهد شد (قیم، ۱۳۸۰: ۲۱۳). این امر اصلی‌ترین عامل برای عدم همزیستی فرهنگی در کشورهای چندفرهنگی و بروز منازعه است. دارندورف، تقابل را مبتنی بر دو اصل انسجام ارزش‌ها و اجبار منافع می‌داند. وی

اظهار می‌دارد که تعارض‌های اجتماعی در تمامی سطوح جامعه وجود دارد: در پایین‌ترین سطح آن، تعارض بین نقش‌ها، بین خرده‌فرهنگ‌های قومی و سپس تعارض در سطح گروه‌ها و جامعه‌ها و حتی تضادهای فراجامعه‌ای (13: 1959). در مقابل، بواس (۱۸۹۶)، فرهنگ جامعه ملی را متمایز و جدا از سایر خرده‌فرهنگ‌های موجود در جامعه نمی‌داند. وی فرهنگ ملی را به تنه درختی تشبیه می‌کند که در طول دوره اشاعه، آنچه را از خرده‌فرهنگ‌های قومی کسب کرده، به شاخ و برگ‌های خود اضافه می‌کند. از دیدگاه بواس این مسئله هیچ تزلزلی در تنه درخت ایجاد نمی‌کند. به عبارتی، هر فرهنگی، محیط طبیعی و جریان تاریخی مخصوص به خود دارد که آن را از فرهنگ‌های دیگر متمایز می‌سازد (قرایی مقدم، ۱۳۸۲: ۱۵۸). تلفیق خرده‌فرهنگ‌های قومی و حمایت از آنها در کنار فرهنگ اصلی نه تنها منجر به نقصان در فرهنگی ملی نمی‌شود، بلکه به روند همزیستی و غنی شدن فرهنگ ملی کمک می‌کند و احساس محرومیت نسبی را در قومیت‌ها کاهش می‌دهد.



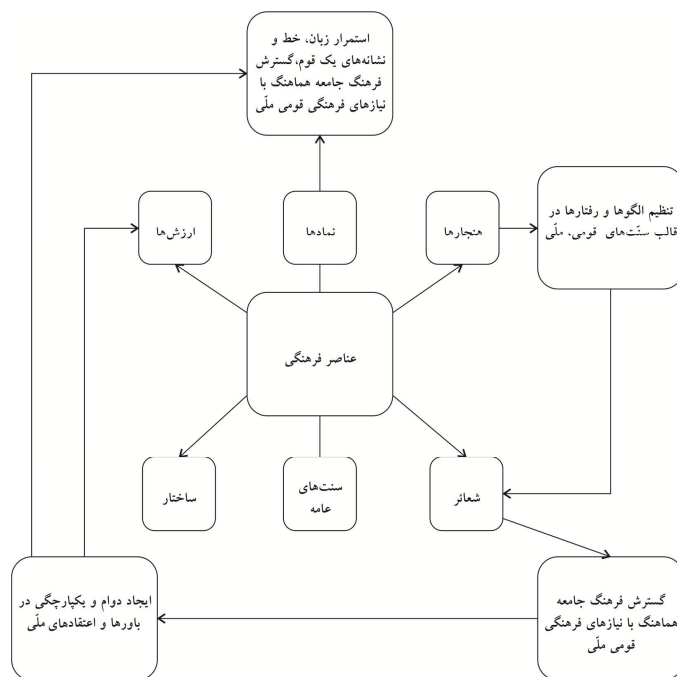
مدل ۱. مراحل ایجاد همزیستی فرهنگی، منبع: پژوهشگران

نقش تحول و عناصر فرهنگی در همزیستی

مهم‌ترین و دقیق‌ترین قسمت مطالعه فرهنگ برای ایجاد همزیستی فرهنگی، از نظر کروبر (۱۹۵۲)، تعیین و تشخیص عناصر فرهنگی - همان چارچوب‌های تشکیل‌دهنده فرهنگ که در حفظ، تنش و همزیستی مؤثر هستند - است. مهم‌ترین عناصری که در ایجاد فرهنگ نقش دارند عبارت‌اند از: هنجارها، سنت‌های عامه، آداب و شعائر، نمادها، ارزش و ساختار. هنجارها را می‌توان قواعد یا الگوهای رفتار مورد نظر فرد در قالب

عرف، آداب و سنت‌ها، قواعد و قوانین نامید. هنجار زمانی می‌تواند در همزیستی فرهنگی نوعی انسجام نیرومند ایجاد کند که در دو وجه رسمی و غیررسمی عمل کند. قوانین غیررسمی در بُعد وجدان جمعی و احساسات مشترک در فرهنگ ملی هر کشور و ضمانت رسمی، به‌صورت قانونی برای اجرای اعتقادات و الزام‌ها برای گروه که الزاماً از مجموعه استانداردی از هنجارها و نرم‌ها تبعیت می‌کند، است و این امر درجه‌ مشروعیت و شدت ضمانت‌اجرای عناصر اخیر را به‌تدریج افزایش می‌دهد (Vago, 1985: 25). به عبارتی، این جریان در مسیر تحولات فرهنگی اجتناب‌پذیر است. در این تعریف، از سنت‌های عامه به‌عنوان الگوهای متداول رفتار روزانه زندگی افراد در جامعه که معمولاً تخطی از آنها خلاف نزاکت و ادب یا صرفاً ناموجه است، تعبیر می‌شود و این الگوها نه‌تنها ارزشمند تلقی می‌شوند بلکه به انسان‌ها توانایی و مهارت می‌دهند (راین، ۱۳۸۱: ۲۷). در بررسی آداب و شعائر، قواعد جدی‌تر جامعه مدنظر است که پایبندی به آنها اساسی تلقی می‌شود. به‌نوعی می‌توان این عنصر را مهم‌ترین امر در عدم همزیستی فرهنگ‌ها بعد از گذر از تحولات فرهنگی برشمرد. نمادها در این مرحله، اشاره یا رفتاری در روابط اجتماعی است تا بتوان به‌وسیله آن چیز دیگر را القا یا تداعی کرد که گاهی تصویر و زمانی کلام زبانی، آهنگ، خط، سرود ملی یا محلی یا پرچم یک کشور است. به‌عبارتی، وجود آن می‌تواند جوامع را در رسیدن به مسیر مشترک و همزیستی هدایت کند. از سوی دیگر، حفظ نمادهای قومی در کنار نمادهای ملی، احساس محرومیت نسبی را از قومیت‌ها دور و به فرهنگ ملی نزدیک‌تر می‌کند. رولان بارت (۱۹۵۷) معتقد است این نشانه‌ها، معانی و فهم واقعیت را ممکن می‌سازند (بشیریه، ۱۳۷۹: ۷۷). لوی اشتروس (۱۹۳۸) نیز در یک تحلیل ساختی، نمادها را نظامی از توت‌ها می‌داند که با ارزش‌ها و حوادث در ارتباط‌اند. بنابراین، بی‌توجهی به زبان، آهنگ، خط، سرود ملی یا پرچم کشور میزبان در انتقال فرهنگ، بخش منفی تحولات را

پیرنگ‌تر و همزیستی فرهنگی را مشکل‌تر می‌سازد. ارزش‌ها به‌عنوان یکی از عوامل مؤثر در ایجاد تفاوت‌ها در روند تحولات فرهنگی در جوامع گوناگون هستند. از سوی دیگر وجود و تقویت این عنصر در کنار عناصر دیگر، مفهوم تهاجم فرهنگی را از همزیستی فرهنگی جدا و سیر تحولات را عینی‌تر می‌سازد، چراکه ارزش‌ها اصول گسترده‌ای هستند که مردم، درستی آنها را به‌عنوان واقعیت قبول دارند (Frvant, 1996: 106). این امر زمانی به‌درستی عمل می‌کند که معیارهای ارزشی در کنار فرهنگ‌های دریافتی به‌صورت جامعه‌پذیری به مردم القا شود. همچنین ساختارها، چارچوب فعالیت و ارتباط متقابل نقش‌هاست و در عین حال حقوق و تکالیف سازمان‌یافته میان افراد و گروه‌ها را نیز مشخص می‌کند، به‌طوری‌که اشتروس آن‌را «چارچوب تفکر» می‌نامد و معتقد است سیستم‌های جامعه چون خویشاوندی، زبان، قواعد ازدواج، نمادها و اسطوره‌ها می‌بایست با ارزش‌ها و نیازهای جامعه هماهنگ باشند، چراکه رسیدن به سطحی از این اسطوره‌ها می‌تواند منجر به ایجاد همزیستی فرهنگ‌ها شود و به‌عنوان اهرم تقویت‌کننده عمل کند.



مدل ۲. فرضی از ارتباط بین عناصر فرهنگی در حفظ فرهنگ جهت همزیستی فرهنگی

منبع: پژوهشگران

وجه تمایز همزیستی فرهنگی و جهانی‌شدن فرهنگ

پراتون (۱۹۹۷) در تعریفی از جهانی‌شدن، آن را پدیده‌ای چندوجهی می‌داند که به بافت‌های گوناگون کنش اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، حقوقی، فرهنگی، نظامی و نیز محیط زیست راه پیدا کرده است (Etal, 1997: 228). جهانی‌شدن را می‌توان فرایند فشرده‌گی زمان و مکان دانست که به‌واسطه آن انسان‌ها کم و بیش به‌صورتی آگاهانه در جامعه جهانی ادغام می‌شوند و تحولی همه‌جانبه در روابط طبیعت اجتماعی رخ می‌دهد. این فرایند که بیش از پیش بر اثر گسترش تکنولوژی ارتباطی سرعت و توسعه می‌یابد موجب پیدایش شرایط جدید فرهنگی برای جامعه جهانی می‌شود (شاهنوشی و لری، ۱۳۸۹: ۱۶۱)، همان‌گونه که رابرتسون معتقد است، موتور جهانی‌شدن، فرهنگ است. بهره‌برداری جهانی از محصولات

هنری، امکان عرضه و استفاده جهانی از اندیشه‌ها، جهانی شدن تدریجی الگوهای از قبیل: لباس پوشیدن، غذا خوردن، رفتارهای اجتماعی، نگاه مشترک و ارزش‌های مشترک که درباره انسان، حقوق و جایگاه او در جامعه جهانی مطرح می‌شود، همگی برخی از مصادیق جهانی شدن فرهنگ هستند (چوپانی، ۱۳۸۸: ۱۵۷).

بنابر دیدگاه نظریه پردازان همگون‌سازی فرهنگی یا عام‌گرایی، جهانی شدن همان آمریکایی شدن، غربی شدن یا مک‌دونالدیزه شدن محسوب می‌شود. به این معنا که جهانی شدن در نتیجه شباهت و همگونی اجتماع‌ها و گروه‌های مختلف انسانی و به واسطه انتشار الگوهای رفتاری واحد در سطح جهان به وجود آمده است. در نتیجه ادامه چنین روندی، گوناگونی‌های اجتماعی از بین رفته و یک صورت یا الگوی واحد در جهان استقرار می‌یابد (کچوییان، ۱۳۸۲: ۱) و گروه دیگر، یک برداشت رایج و آشنا از جهانی شدن فرهنگ که همان امپریالیسم فرهنگی است، دارند. طبق این دیدگاه، جهانی شدن عبارت است از اراده معطوف به همگون‌سازی فرهنگی جهان. نظریه پردازان پایبند به نظریه امپریالیسم فرهنگی معتقدند که تردیدی در گسترش و سلطه فراینده یک فرهنگ در جهان وجود ندارد ولی این فرهنگ همان ارزش‌ها و باورهای قوم‌محور غربی است که در ظاهری عام و غیرقومی عرضه می‌شود. در مقابل، در همزیستی فرهنگی، فرهنگ به عنوان یک نظام ارتباط بین فردی تلقی می‌شود. اسمیت جهانی شدن فرهنگ را بستری کم‌عمق از موضوع‌ها و باورهای رها شده از فرهنگ ملی مختلف معرفی می‌کند (91: 1990). این امر تناقض همزیستی و جهانی شدن فرهنگ را به خوبی نشان می‌دهد. برای رسیدن به همزیستی، افراد در خلال کنش متقابل، معانی و علائم را آموخته و با توسل به آموخته‌های خود روش تعقل و تفکر را می‌آموزند. بنابراین، در یک ارتباط معنادار نوعی فرهنگ را درونی می‌کنند که این معنای درونی شده، نه تنها به افراد توانایی کنش با خود را می‌دهد بلکه این توانایی را بین افراد به وجود می‌آورد که با

توجه به خواسته‌های یکدیگر و نظامی از رسوم و هنجارها عمل کنند. در این کنش متقابل، جوامع ساخته و افراد نیز متحول می‌شوند (آزادارمکی، ۱۳۸۳: ۲۳۹). به عبارتی، در جهت‌گیری کنش‌های افراد به‌سوی همزیستی مثبت، تقویت ارزش‌ها مؤثر است. در نظریه دگرگونی ارزش‌ها، لینر (۱۹۷۹) معتقد است که ارزش‌ها، پایدار و ناپایدار هستند. این عقیده ظاهراً ناموجه است، چراکه برخی از ارزش‌ها همان‌گونه که سایر عقیده دارد زمینه انسجام و وفاق فرهنگ ملی را ایجاد می‌کنند و در مقابل، برخی از ارزش‌ها حاوی بی‌نظمی هستند. بنابراین، دگرگونی در ارزش‌ها می‌باید در زمینه نیازها و در چارچوب خرده‌ارزش‌های قومی صورت گیرد. بسیاری از متفکران علوم رفتاری بر این باورند که ارزش‌ها، مفاهیمی تئوریک و مطلوب هستند که بر انتخاب افراد تأثیر مستقیم و گریزناپذیر می‌گذارند (Peterson, 1976: 37). آنچه در رویکرد همزیستی فرهنگی اهمیت دارد، فراگرد تماس میان فرهنگ‌ها و تعامل مستقیم و متقابل اجتماعی یا قرار گرفتن در معرض اثر فرهنگ‌های دیگر از طریق وسایل ارتباط جمعی برای تقویت حوزه‌های علمی و برطرف کردن نیازهای جمعی است (آبرکرامی، ۱۳۶۷: ۲۲).

جدول ۱. مدل مفهومی از جهانی‌شدن و همزیستی فرهنگی

نقاط اشتراک	همزیستی فرهنگی	جهانی‌شدن فرهنگ
قدرت پذیرش فرهنگ‌ها	حفظ ارزش‌های قداستی	غربی‌شدن فرهنگ
استفاده از ارتباطات جمعی	حفظ تمدن‌های مادی و غیرمادی ملی و قومی	فرهنگی التقاطی، عام و بی‌زمان (عدم تعلق به تاریخ مشخص)
مصرف کالاهای فرهنگی	همزیستی در عین تنوع‌گرایی فرهنگی	همسان‌سازی فرهنگی
نگاه مشترک و ارزش‌های مشترک درباره حقوق و جایگاه انسان	احساس امنیت روانی با حفظ هویت‌های قومی در کنار هویت ملی	احساس محرومیت نسبی و بحران هویت در فرهنگ‌های غالب در جذب فرهنگ جهانی

منبع: پژوهشگران

مهم‌ترین عامل در اجرای همزیستی فرهنگی توجه به تغییرات محیطی، اجتماعی و فرهنگی است که وبر (۱۹۰۵) این موضوع را علت‌یابی یا هماهنگی با نیازها، می‌خواند.

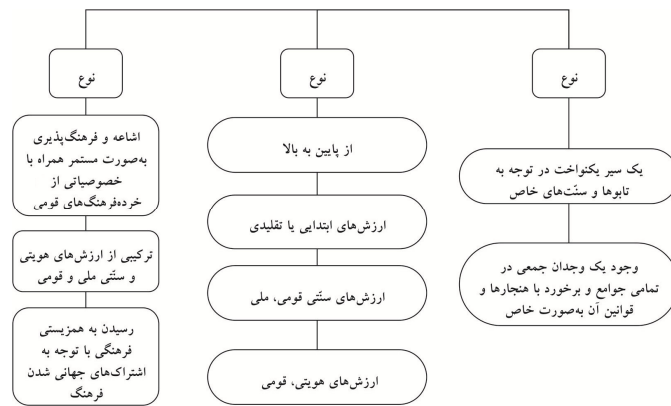
بنابراین، وی علت‌یابی را مهم‌ترین اصل در شناخت تغییرات می‌داند (منوچهری، ۱۳۷۵: ۲۷). از سوی دیگر، کنت (۱۸۴۹) با انجام تحلیل‌های قوی در چارچوب تغییر بین دو اصل ایستایی و پویایی، تمایز قائل می‌شود. وی معتقد است در ایستایی، ارزش‌ها و هنجارهای جامعه، ثابت و بدون هماهنگی با نیازها باقی می‌مانند و در مقابل، پویایی، تغییر و توسعه جوامع بشری را به همراه دارد. بنابراین، اساسی‌ترین مسئله برای وی، هماهنگی جوامع با تغییر و دگرگونی‌های موجود است. آلفرد شوتز (۱۹۵۶)، از مدل‌های رفتاری گاهی به نام مدل‌های هنجاری یاد می‌کند. وی ادعا می‌کند زمانی که پس‌روی از هنجارها و مدل‌های تغییر یافته همه‌گیر شد، این عمل منتج به تغییرات در فرهنگ می‌شود (سازگارا، ۱۳۷۷: ۱۰۲). بنابراین، در همزیستی فرهنگی با تنظیم رفتارها و مدل‌های هنجاری عمومی، بر اساس عناصر فرهنگی، می‌توان از تغییرات کلی جهانی شدن فرهنگ که برای خرده‌فرهنگ‌ها ایجاد می‌شود، جلوگیری کرد. دورکیم (۱۹۳۳) نقش تغییرات و تحول در جوامع را با تقسیم جامعه به مکانیکی و ارکانیکی نشان می‌دهد که تقسیم کار در جوامع را تحول نسلی در آرا و اندیشه‌های افراد و لازمه یک جامعه می‌داند. وی تمایز اجتماعی را مسیری برای پیشرفت افراد یک اجتماع می‌داند، چنان‌که توافق جمعی را نتیجه همین تمایزها می‌داند (آرون، ۱۳۸۴: ۳۶۱). در چارچوب این دیدگاه برای حرکت به سوی همزیستی، با بررسی نظر کنت، واضع نظریه پوزیتویسم و نظریه تحول اندیشه در ادوار ربانی، مابعدالطبیعه و اثباتی، سیر همزیستی فرهنگی، متفاوت با سیر تحول جامعه، به دوره‌های فرهنگ ابتدایی، سنتی و قانونی تقسیم‌بندی شده است.

مرحله ربانی: در این مرحله آداب و رسوم جامعه ملی توسط خرده‌فرهنگ‌های قومی، به صورت تقلیدی اجرا می‌شود.

مرحله مابعدالطبیعه: که دنباله‌ای از فرهنگ و آداب و رسوم تقلیدی دوره ربانی

است. توت‌م و تابو در فرهنگ افراد نمود خاصی پیدا می‌کند و نوعی فرهنگ ریشه‌دار قومی بنا به تکرار و انتقال از نسل‌های پیشین شکل می‌گیرد و گاهی مواقع به‌علت تأکید بر تابوها منجر به مناقشه با دولت‌های ملی می‌شود.

مرحله اثباتی: که در آن نوعی نظم بر آداب و رسوم و ارزش‌های افراد حاکم می‌شود. به‌عبارتی، افراد در این دوره اعتقادات و تعصب‌شان را به توت‌م و تابوهای محلی در انجام مناسک و هنجارها کاهش داده‌اند. در این مرحله انسانیت کنت شکل می‌گیرد و هنجارها، ارزش‌ها و نوع فرهنگ جامعه قانونی می‌شود و ارتباط هویتی و همزیستی بین دولت ملی و قومی در جوامع ایجاد می‌شود. بنابراین، فرهنگ از پایین به بالا تحول پیدا می‌کند. صورت دیگری که می‌توان برشمرد، به زعم نویسندگان، این است که هر مرحله‌ای از همزیستی، خصوصیات از مرحله قبل با خود به همراه داشته باشد. با توجه به این نظر، جوامع، مراحل همزیستی را خواه ناخواه پشت سر می‌گذارند، اما مهم این است که در سیر همزیستی فرهنگی مایه‌هایی از خرده‌فرهنگ‌های موجود در جامعه وجود داشته باشد، در غیر این صورت می‌بایست به‌جای همزیستی، از کلمه همسان‌سازی فرهنگی استفاده کرد.



مدل ۳. بررسی روند انواع تحولات فرهنگی در جوامع برای همزیستی فرهنگی

منبع: پژوهشگران

نتیجه گیری

نقش تحول فرهنگی در تمامی ابعاد اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی جامعه غیرقابل انکار است. از آنجایی که مقاله حاضر بیشتر به دنبال بررسی تأثیر مثبت تحول و تغییر فرهنگی در جوامع برای رسیدن به سطحی از همزیستی با حفظ هویت و اصالت خرده فرهنگ هاست، بنابراین، سعی شد دیدگاه هایی که مربوط به بررسی تحولات و اثرات آن در همزیستی و جهانی شدن فرهنگ است، تجزیه و تحلیل شود.

دیدگاه مارشال مک لوهان واضح نظریه دهکده جهانی برای ما از آن لحاظ اهمیت دارد که در یک سو نگاه وی، متوجه انتقال عناصر فرهنگی است و از سوی دیگر، او به بازسازی زندگی اجتماعی بشر بر پایه فناوری های ارتباطی به عنوان، وجه اشتراک همزیستی فرهنگی و جهانی شدن اهمیت می دهد. بنابراین، در نظریه وی، شناسایی و درک فرایند همزیستی فرهنگی، جز با شناخت جایگاه رسانه های دربرگیرنده فناوری های حمل و نقل و ارتباطات میسر نمی شود. در حقیقت تحولات و پیشرفت های گوناگون در فناوری ارتباطات را بیش از پیش آسان تر کرده است (گل محمدی، ۱۳۸۱: ۴۳) و همه این تحولات و پیشرفت ها نقش اساسی برای قدرت

پذیرش فرهنگ‌ها داشته‌اند و پایه‌های فرایند، نه جهانی‌شدن بلکه، همزیستی فرهنگی را در کنار حفظ هویت قومی و ملی برافراشته‌اند.

نظریه کثرت‌گرایی فرهنگی به‌خوبی همزیستی فرهنگی را تبیین می‌کند. این دیدگاه بر این اعتقاد است که تمدن‌های مادی و تکنولوژیک واحدی در جهان مسلط می‌شوند، لیکن فرهنگ‌های مختلف، هویت خود را حفظ خواهند کرد و به حیات خود ادامه می‌دهند. در حقیقت عصر جهانی‌شدن بحث تنوع فرهنگ‌ها و در نتیجه نسیت فرهنگی است. از این منظر فرهنگ‌ها پدیده‌هایی تغییرناپذیر نیستند بلکه همواره به‌واسطه تأثیر متقابل بر یکدیگر، در حال تغییرند و اشکال تازه‌ای می‌یابند. به بیان دیگر فرهنگ‌ها با یکدیگر ترکیب می‌شوند و از این طریق عناصری از آنها باقی می‌ماند و عناصر دیگر از بین می‌رود (بشیریه، ۱۳۷۹: ۱۴۴). این نظریه‌پردازان معتقدند هیچ پدیده‌ای نمی‌تواند به‌طور کامل، دست‌نخورده و بدون کوچک‌ترین تغییری، جهانی شود. بنابراین، زمینه جهانی‌شدن مطلق یک فرهنگ فراهم نیست بلکه همه فرهنگ‌ها به‌طور نسبی یعنی متناسب با قدرت پذیرش فرهنگی، قلمرو جهانی پیدا می‌کنند. این رویکرد از سوی دیگر، فرهنگ یکسان‌شده برای جهان را رد می‌کند، اصلی که این مقاله به‌دنبال آن است. آنها معتقدند یک همسان‌سازی فرهنگی در جهان اتفاق نیفتاده و به‌نظر نمی‌رسد چنین واقعه‌ای رخ دهد، بلکه یک شبکه ارتباطی بین ملت‌ها و فرهنگ‌ها به‌وجود آورده که در هر منطقه تسهیل‌کننده تبادل معانی فرهنگی و کالاهای هنجارهای اجتماعی شده است (عاملی، ۱۳۸۳: ۱۱). ازجمله نظریه‌پردازان و حامیان اصلی این دیدگاه می‌توان به فدرستون (۱۹۸۸) و فوکویاما (۱۹۹۸) اشاره کرد. فدرستون معتقد است به‌جای اینکه نوعی یکی شدن فرهنگ جهانی به‌وجود آید نوعی تمایل قوی به سمت روند جهانی‌شدن که موجب تفاوت‌های جهانی فرهنگی است پا به عرصه حیات گذاشته است. درواقع دریچه‌ای به‌سوی همه فرهنگ‌ها برای جامعه بشری باز شده است. این

حضور فرهنگ‌ها زمینه چالش بین‌فرهنگی را در زمینه‌های نام‌انوس فرهنگی فراهم کرده است. از نظر او تمدن غرب دیگر نمی‌تواند کانون و هسته مرکزی فرهنگ‌ها و تمدن‌های جهان باشد. به عبارتی، زمینه‌ها و ظرفیت‌های ناشی از ارتباطات فرهنگی در جهان رسانه‌ای شده و می‌تواند به آنها کمک کند که انتخاب بهتری داشته باشند. بر اساس مطالب مطرح شده می‌توان به این نتیجه رسید که جهانی شدن نمی‌تواند جوامع بشری را به سمت یکی شدن فرهنگی سوق دهد؛ بلکه می‌توان از متمرکز شدن فرهنگ‌های پراکنده که منعکس‌کننده همزیستی فرهنگی است سخن گفت. به عبارت دیگر اگرچه فرهنگ‌های پراکنده در گذشته پیوندهای خود را با فرهنگ مرکزی از دست می‌دادند اما امروزه در پرتو جهانی شدن که همان همزیستی فرهنگی است، شاهد نوعی از متمرکز شدن، منسجم شدن، مرتبط شدن و شبکه‌ای شدن فرهنگ‌های پراکنده (همان: ۴۲) در سطح جوامع چندفرهنگی هستیم. فوکویاما با پیگیری همین دیدگاه عنوان می‌کند که وقتی فرهنگ عمومی غرب که فردگرایی را تبلیغ می‌کند و وقتی به‌خصوص فرهنگ آمریکایی که تمام تعهد و وظایف اجتماعی را به انحطاط کشانده و گرایش به سمت فردگرایی مرد و زن را تقویت کرده است، به سادگی می‌توان دید ایالات متحده به‌صورتی جدی دچار فروپاشی خانواده و غیره شده است. پس چگونه جهانی شدن فرهنگ می‌تواند جایی در خرده‌فرهنگ‌های قومی و ملی داشته باشد، به‌طوری‌که نهاد اصلی آنها خانواده است، نقشی که همزیستی فرهنگی آن‌را برایشان پررنگ‌تر می‌سازد.

بنا بر آنچه تاکنون گفته شد، ملاحظه می‌شود که جریان تحول فرهنگی امری طبیعی در فرهنگ جوامع محسوب می‌شود. این تحول بر اساس وجود تنوع‌های فرهنگی در جوامع به‌وجود می‌آید. از نظر هابرماس (۱۹۵۲) وجود این جریان منجر به تفاوت بین فرهنگ وارد شده و ملی می‌شود. وی ادعا می‌کند که این خیزش فرامادی‌گری نسل‌ها به‌خاطر جهان‌بینی آنها است. همچنین تفاوت در تجربه‌ها و قرار گرفتن در معرض

شبکه‌های ارتباطی جداگانه می‌تواند گونه دیگری از روند رو به رشد تحولات فرهنگی در جوامع باشد. در مقابل، رویکردهای نظری مورگان و اینگلهارت (۲۰۰۳) که به دنبال رسیدن به یک فرهنگ جهانی در کنار فرهنگ‌های ملی هستند، به تبیین همزیستی فرهنگی کمک شایانی می‌کنند. به عبارتی، آمیختگی فرهنگ‌ها و بقایای آن با فرهنگ‌های غنی برای برطرف کردن نیازها می‌تواند ترکیبی از یک فرهنگ را در جامعه جهانی ارائه دهد و ایجاد حوزه‌هایی از فرهنگ متفاوت را بر اساس شرایط و حوادث تاریخی امکان‌پذیر سازد. دیوید چنی (۱۹۹۸) مهم‌ترین امر را در جریان رسیدن به یک فرهنگ جهانی مثبت، در میزان مصرف و میل استفاده از کالای فرهنگی می‌داند که به‌نوعی وابسته به سبک زندگی مصرفی در کشورها است. از دیدگاه وی این امر در افراد کنش ایجاد می‌کند و موجب حفظ فرهنگ درون گروه‌ها و از سویی دیگر موجب نزدیک شدن افراد به فرهنگ‌های دیگر می‌شود، همچنین وی اعتقاد دارد این مصرف در جوامع سنتی در حد برطرف کردن نیازهاست اما با این تفسیر می‌تواند همان کارکرد را داشته باشد، به‌نوعی نقطه اشتراک همزیستی فرهنگی و جهانی‌شدن فرهنگ است. پارسنز (۱۹۵۴) نیز اعتقاد دارد که این میل در افراد تمایل برای حفظ و کسب فرهنگ گذشته ایجاد می‌کند. با شناخت انواع تحولات برای رسیدن به همزیستی فرهنگی، می‌توان به تفاوت‌های ساختاری آنها در حفظ یا نابودی فرهنگ دست پیدا کرد. تحول بر اثر یک دوره طولانی در طی یک یا چند نسل در جامعه به وجود می‌آید که برابر با خواسته و نیازهای افراد جهت پیدا می‌کند. به عبارتی، بهترین تحول که از عدم همزیستی جلوگیری می‌کند مرحله‌ای است که با توجه به پیشرفت جامعه و مایه‌هایی از فرهنگ‌های قومی پدید می‌آید چنان‌که در نظر کنت و دورکیم می‌توان به این نتیجه رسید. تغییر فرهنگی بر خلاف تحول، نسبت به شرایط اجتماعی و همراه با زمان به وجود می‌آید که یکی از لازمه‌های فرهنگ است. بنابراین، اگر تغییر در فرهنگ نباشد

آن فرهنگ همانند آب مرداب در خود گنداب می‌شود. بنابراین، اگر این دگرگونی‌ها از طریق هماهنگی با هویت‌ها باشد باعث بالندگی فرهنگ ملی در جوامع می‌شود. از نظر پست‌مدرنیست‌ها، جهانی‌شدن فرهنگ، فرصتی را در اختیار هویت‌های ملی قرار داده است تا به‌عنوان روایت به بازنمایی فرهنگی خود در چرخه‌ای از تعامل، تبادل و اقتباس پردازند. در پاسخ به سؤال موضوع در اهمیت عناصر فرهنگی، می‌توان گفت آنچه روند تغییرات را در جامعه برای همزیستی فرهنگی آسان می‌سازد شناخت ویژگی‌های دیالکتیکی و تعاملی فرهنگ است. ویژگی‌هایی از قبیل عام بودن در عین خاص بودن، متغیر بودن در عین ثابت بودن، پذیرش از روی اجبار در عین اختیاری بودن، متغیر بودن در عین ثابت بودن و... است. هرسکوتیس معتقد است: فرهنگ، عام ولی خاص است، او برای خاص بودن فرهنگ آن‌چنان اهمیتی قائل است که در این چشم‌انداز هرگونه درآمیختگی فرهنگ‌ها همچون پدیده‌ای تلقی شده است که خلوص اولیه آنها را تباہ شده می‌داند (کوش، ۱۳۸۱: ۸۹) به این معنا که وجود آداب، الگوهای ازدواج، عادات غذا خوردن منحصر به‌فرد برای هر قومیت و طایفه‌ای لازم و ضروری محسوب می‌شود. همچنین، ادعا می‌کند که عدم تفاوت‌ها و عدم خاص بودن برای یک فرهنگ مساوی با نابودی آن قوم و طایفه است. ادوارد سایپر (۱۹۲۵) در اهمیت اینکه هر فرهنگی باید ویژگی‌های خود را داشته باشد اصطلاح «مدل‌های اجتماعی رفتار» را به‌کار می‌گیرد و مشخصه گروه را در انجام این اعمال خاص می‌داند. وی این‌گونه اظهار می‌دارد که ابداع تمام مدل‌های اجتماعی رفتار که به‌وسیله همه یا اکثریت اعضای گروه، جامعه عمل به خود می‌پوشد... در شناخت پدیده فرهنگی گروه جلوه می‌کند. بنابراین، خاص بودن، ویژگی منحصر به‌فردی را به افراد گروه، قوم یا سازمان می‌دهد که می‌توان بقایای فرهنگ اصلی را با اجزائی از فرهنگ غالب در همزیستی قرار داد. به‌طورکلی، خاص بودن به تنوع فرهنگی و عام بودن به همزیستی فرهنگ‌ها کمک

بسیاری می‌کند. بنابراین، فصل مشترک مطالب مطرح شده بر این نکته تأکید دارد که فرهنگ هم راهرو است و هم راهبر، اگر بخواهد تنها راهبر باشد چه بسا که هم‌قدمی با او دشوار می‌شود و اگر تنها بخواهد راهرو باشد آنگاه رسالت روشنی‌بخش و چراغ‌داری خود را از دست می‌دهد (اسلامی‌ندوشن، ۱۳۵۴: ۲۷). به عبارتی، همزیستی فرهنگی در مخالفت با فرهنگ ملی و قومی نیست و چه بسا باعث پویایی آن می‌شود. در یک دیدگاه کلی، جایگزینی همزیستی فرهنگی به جای جهانی شدن فرهنگ می‌تواند منجر به از بین رفتن کژکارکردهای جهانی شدن فرهنگ همچون از هم‌گسیختگی درونی، گرایش افراطی به فرهنگ غرب، کاهش اعتماد به دولت‌های ملی و احساس محرومیت نسبی در بین اقلیت‌ها، قومیت‌ها و جوامع مسلمان شود.

منابع و مأخذ

منابع فارسی

- آبرکرامبی، نیکلاس، (۱۳۶۷). *فرهنگ جامعه‌شناسی*. ترجمه پویان، حسن، تهران: چاپخش.
- آرون، ریمون، (۱۳۸۴). *مراحل اساسی سیر اندیشه در جامعه‌شناسی*. ترجمه باقر پرهام، تهران: علمی، فرهنگی.
- آزادارمکی، تقی، (۱۳۸۳). *نظریه‌های جامعه‌شناسی*. تهران: سروش.
- احمدی، حمید، (۱۳۸۳). *هویت، ملیت، قومیت*. تهران: موسسه توسعه علوم انسانی.
- اسلامی ندوشن، محمدعلی، (۱۳۵۴). *فرهنگ و شبه‌فرهنگ*. تهران: توس.
- بشیریه، حسین، (۱۳۷۹). *نظریه‌های فرهنگی در قرن بیستم*. تهران: پویان.
- باوند، د. ه.، (۱۳۷۸). «میزگرد جایگاه خاورمیانه در مناسبات جدید بین‌المللی»، فصلنامه *خاورمیانه*، سال ششم، شماره ۲.
- جنکیز، ریچارد، (۱۳۸۱). *هویت اجتماعی*. ترجمه تورج یاراحمدی، تهران: شیرازه.
- چوپانی، یدالله، (۱۳۸۸). «پدیده جهانی شدن فرهنگ‌ها». فصلنامه *سیاست*، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دوره ۳۹، شماره ۳.
- حاجیانی، ابراهیم، (۱۳۸۴). *تحلیل جامعه‌شناختی هویت ملی در ایران و طرح چند فرضیه*. در کتاب *درآمدی بر فرهنگ و هویت ایرانی نوشته مریم صنیع اجلال*، تهران: تمدن ایرانی.
- روشه، گی، (۱۳۷۷). *تغییرات اجتماعی*. ترجمه منصور وثوقی، تهران: نی.
- راین، م.، (۱۳۸۱). *سنت و فرهنگ*. ترجمه فریدون بدره‌ای، تهران: انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- سازگارا، پروین، (۱۳۷۷). *نگاهی به جامعه‌شناسی (با تأکید بر فرهنگ)*. تهران: کویر.
- شاهنوشی، م.، للری، س.، (۱۳۸۹). «بررسی عوامل مؤثر بر نگرش جوانان به جهانی شدن فرهنگ (مطالعه موردی دانشجویان دانشگاه آزاد اسلامی واحد شوشتر)». فصلنامه تخصصی *علوم اجتماعی دانشگاه آزاد اسلامی - واحد شوشتر*، سال چهارم، شماره ۸.
- عاملی، سعیدرضا، (۱۳۸۳). «جهانی شدن مفاهیم و نظریه‌ها». فصلنامه *ارغنون*، شماره ۲۴، تهران: انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

- قرایی مقدم، امان‌الله، (۱۳۸۲). *انسان‌شناسی فرهنگی (مردم‌شناسی فرهنگی)*. تهران: ابداع.
- قیم، عبدالنبی، (۱۳۸۰). «نگاهی به جامعه‌شناسی زندگی و فرهنگ مردم عرب خوزستان». فصلنامه *مطالعات ملی*، سال دوم، شماره ۷.
- کاستلز، مانوئل، (۱۳۸۰). *عصر اطلاعات: اقتصاد، جامعه و فرهنگ (قدرت هویت)*. جلد دوم، ترجمه حسن چاوشیان، تهران: طرح نو.
- کوش، دنی، (۱۳۸۱). *مفهوم فرهنگ در علوم اجتماعی*. ترجمه وحید، فریدون، تهران: سروش.
- کجویان، حسین، (۱۳۸۲). «جهانی‌شدن و فرهنگ: معضله‌ای حل ناشدنی». *نامه انسان‌شناسی*، دوره اول، شماره ۴.
- گرنایپه، بهروز، (۱۳۷۷). *فرهنگ و جامعه (چند دیدگاه تحلیلی درباره فرهنگ عمومی)*. تهران: شریف.
- گل محمدی، احمد، (۱۳۸۱). *جهانی‌شدن فرهنگ، هویت*. تهران: نی.
- گیبیرنا، مونتسرات، (۱۳۷۸). *مکاتب ناسیونالیسم*. ترجمه امیر مسعود اجتهادی، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، تهران: انتشارات وزارت خارجه.
- گیدنز، آتونی، (۱۳۷۸). *تجدد و تشخیص، جامعه و هویت شخصی در عصر جدید*. ترجمه ناصر موفقیان، تهران: نی.
- منوچهری، عباس، (۱۳۷۵). «مبانی اندیشه انتقادی ماکس وبر». *فصلنامه اطلاعات سیاسی - اقتصادی*، شماره ۱۰۴ و ۱۰۳.

منابع انگلیسی

- Dressler, David and Willis, William, (1976). "sociology". New York Alfred Knopf Press: 99-105.
- Dahrendorf, Ralf, (1959). "class and class conflict, in industrial society". University: 10-20.
- Etal, Peterson, (1997). "Globalization Of Economic Activity". New Political Economy.
- Frvant, Jon, (1996). "sociology : A Global perspective". Belmont Wadsworth: 100-106.
- Hariland, William, (1999). "cultural anthropology". Fort Worth Harcourt Brace, Colloge publishers: 25-36.
- Kokot, Waltraud, Tolayan, Khachig and Alfonso, Carolin, (2004). "Diaspora, Identity and kelifion": New Diverction in theory and Research London: Routtedye.
- Peterson, J. (1976). "counseling values, a philosophical Examination". Sland, The Carrol Press: 503-505.
- Smith, A., (1990). "Toward A Global Culture Theory Culture and Society". Vol 17.
- Vago Steven, (1985). "Social change seconded". Englewood cliff, N. J., prentice Hall, inc: 20-25.